

بررسی طبیعت، آسمان و فلک در شعر انوری

سهراب سعیدی*

محبوبه اسماعیلی**

چکیده

طبیعت و جلوه‌های آن همواره در دوره‌های گوناگون زبان و ادب پارسی مورد توجه شاعران مختلف بوده است. اولین جلوه پدیده‌های طبیعت در آثار ادبی سبک خراسانی هویدا گردیده است. انوری یکی از شاعران این سبک است که تجلی طبیعت را در شعر او می‌توان یافت. جستجوی عناصر طبیعی در آثار گویندگان این عصر نشان می‌دهد که دید گویندگان این دوره بیشتر دید طبیعی است و نه تنها در وصف‌های طبیعت بلکه در زمینه‌های دیگر نیز توجه شاعران به طبیعت نوعی تشخیص و امتیاز دارد. انوری یکی از این شاعران است که تجلی طبیعت را در شعر او می‌توان یافت. طبیعت در دیوان وی و نمونه اشعاری که در آن‌ها اجزای طبیعت به کار رفته، پرداخته شده است. این مقاله با روش تحلیل محتوا و با ابزار کتابخانه به تحلیل اشعار انوری با موضوع طبیعت می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: طبیعت، آسمان و فلک، سبک خراسانی، انوری

مقدمه

طبیعت با جلوه‌های گوناگونش همواره یکی از منابع الهام‌بخش شعری مورد توجه شاعران بوده

sohrab_minab@yahoo.com

mahboobeh_e2000@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۱۵

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۲۵



است و کمتر شاعری را می‌توان یافت که در وادی ترسیم طبیعت پیرامون خویش، طبع آزمایی نکرده باشد. طبیعت، این گستره‌ی باشکوه، نشانه‌ی قدرت بی‌پایان الهی از ابتدا تا امروز بوده است و همواره یکی از خاستگاه‌ها و سرچشمه‌های هنر می‌باشد. در موسیقی، نقاشی، شعر و بسیاری از آثار مشهور هنرمندان طبیعت جلوه‌ای خاص داشته است و دارد» (فضلی، ۱۳۸۹: ۱).

در مشاهده‌ی مناظر طبیعی نخست ذهن شاعر از جمال و زیبایی‌های طبیعت متأثر می‌شود و نیروی تخیل او را به عالمی دیگر می‌برد. به گفته‌ی الیزابت درو (Elizabeth Drow): «شعری که از طبیعت سخن بگوید در همه‌ی اعصار موردنظر شاعران بوده است. اگرچه نوع آن به اختلاف ذوق هر دوره و حساسیت شاعران، متفاوت بوده است» (همان: ۴).

«نخستین بار که ادراک نسبی میان عنصری از طبیعت با عنصر دیگری از طبیعت یا زندگی به وجود می‌آید، آن نخستین ادراک‌کننده نسبت به آن تجربه یا بیداری، شاعر است و آنکه بار دیگر از آن تجربه به همان گونه سخن بگوید، در حقیقت از آگاهی خویش نسبت به آن بیداری نخستین سخن گفته است» (براهنی، ۱۳۸۰: ۲۸).

آدمی با بهت و حیرت به طبیعت می‌نگرد و مرعوب و زبردست آن است. او خود را در برابر عظمت طبیعت ذره‌ای بیش نمی‌یابد. طبیعت قادر مطلق است که بر بالای سر آدمی مانند آسیابی می‌چرخد و مدبّر زندگی اوست و خیر و شر لحظه‌های زندگی او را رقم می‌زند. طبیعت عرصه‌ی مبارزه‌ی آدمی برای ادامه‌ی حیات است و به همان نسبت پس‌زمینه، حاشیه و حتی در بسیاری موارد متن شعر او می‌شود» (اسکویی، ۱۳۹۱: ۳۱).

«طبیعت، تقریباً در مرکز نگاه شاعرانه‌ی همه‌ی شاعران قرار گرفته است اما هر یک به طرز خاص خود به آن می‌نگرند...» (زرقانی، ۱۳۸۴: ۵۱۰)

«شاعران با بهره‌گیری از تخیل، عناصر بلاغی و صناعات ادبی کوشیده‌اند تا با وام‌گیری از طبیعت، عناصر آن و ترکیبات جدیدی که خلق می‌کنند به مفاهیم موردنظرشان پردازند. طبیعت‌گرایی شاعران به سه دسته: تقلیدی، توصیفی و تأویلی و تألیفی تقسیم می‌شود.» (یونسی رستمی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱)

اشعار موجود در دوره‌ی نخست سبک خراسانی نشان می‌دهد که شاعران از میان انواع تصویر به



تشبیهات عینی و حسی بیشتر توجه نشان داده‌اند و تصویرهای کوتاه، صریح و شفاف در شعرشان بسیار است. یکی از مبانی زیبایی‌شناختی این سبک، حسی بودن تصویر و شفافیت و شدت عینیت اشیاء است» (فتوحی، ۱۳۹۳: ۶۸). این مقاله به بررسی طبیعت در اشعار انوری می‌پردازد.

بحث اصلی و تحلیل

انوری، شاعر بزرگ سبک خراسانی است که او نیز به مانند عنصری و... به مدح شاهان می‌پرداخته است و از این راه ارتزاق می‌کرده است. انوری با وجود مدح عناصر طبیعت را نیز در اشعارش به صورت مستقیم و غیر مستقیم استفاده می‌کند شعر زیر که در مدح امیر ناصرالدین قتلغ شاه سروده شده است از عناصر طبیعت نیز بی‌بهره نیست:

شب و شمع و شکر و بوی گل و باد بهار	می و معشوق و دف و رود و نی و بوس و کنار
سبزه و آب گل افشان و صبحی در باغ	نالۀ بلبل و آواز بت سیم‌عذار
خوش بود خاصه کسی را که توانایی هست	وای بر آنکه دلی دارد و آن هم افکار
نوبهار آمد و هنگام طرب در گلزار	چه بهاری که ز دل‌ها ببرد صبر و قرار
ساقیا خیز که گل رشک رخ حورا شد	بوستان جنت و می کوثر و طوبی ست چنار
مرده خواهد که بجنبد به چنین وقت از جا	کشته خواهد که ز خون لاله کند با گلنار
کار می‌ساز که بی می‌توان رفت به باغ	مست، رو سوی چمن تات کند باغ نثار
بلبل شیفته مست است و گل و سرو و سمن	نپسندند که او مست بود ما هشیار

(انوری، ۱۳۸۹: ۱۸۴)

جایگاه گیاهان و گیاهزارها در شعر

جهان آراسته به گیاهان بهاری تصویر فایق در توصیف طبیعت است. آرایه‌ی آن درباری است: حریر و دیبا، گوهرها، نقش و نگارها، جوانی و تازگی آن همچون دولت امیر جوان است. «جهان صنعتگری است که در بهار، رنگرزی، در تابستان، خشت مالی، در پاییز، زرگری و در زمستان سیمگری می‌کند. این تصویر فراگیر، تصاویر گیاهزاران را به همراه دارد: زمین، پاره‌های خاک،



باغ و راغ، بوستان، مرغزار، دشت و صحرا، کوهساران که هر کدام پوشش گیاهی دیگری دارند. اما شاعر، گیاه‌شناس نیست و از میان گل‌ها و گیاهان و درختان برای وصف طبیعت و مضمون‌سازی، آنچه را مناسب می‌یابد برمی‌گزیند» (سمعی گیلانی، ۱۳۹۵: ۱۲۲).

طبیعت

در طبیعت، به چهار عنصر و گستره‌های آراسته در فصل بهار توجه خاص دارد. باد، ابر، باران و آب مضمون‌هایی است که شاعر به آن‌ها علاقه دارد و آن‌ها را می‌پروراند. «باغ را فارغ از جزئیات آن وصف می‌کند. واقعیات طبیعی به دیده‌ی او تصویر جنگاوران جوان و زیبايند. در شعر او، مضامین برگرفته از طبیعت و در چارچوب مدح و بیشتر به صورت استعاری جایگزین می‌شوند. آنچه مایه‌ی امتیاز این شاعر است کمال صوری اوست» (سمعی گیلانی، ۱۳۹۵: ۸۱) بی‌احساسی او نسبت به طبیعت و زیبایی دو عامل تواند داشت: یکی آنکه، در اثر غرقه بودن در زندگی اشرافی و بهره‌وری به افراط از نعمت‌های زندگی، همه چیز در نظر او عادی شده باشد. دیگر آنکه شخصاً از ذوق و احساس و عاطفه‌ای اندک بهره‌ور بوده باشد. باری شعرش ترکیبی شده از تراوش‌های طبعی موزون به اضافه‌ی برخی صنایع شعری و مضامینی که به استدلال و مفاهیم بعضی از علوم آمیخته شده است» (همان: ۸۲)

نمونه‌هایی از عناصر طبیعت در اشعار انوری

باغ

مذکران طیورند بر منابر باغ / ز نسیم شب مترصد نشستۀ اصلی را

(همان، ۱)

در باغ چمن ضامن گل گشت ز بلبل / آن روز که آوازه فکندند خزان را

(همان، ۹)



باغ وجود از بهار عدل تو چو نانک
اشک فزاید نگارخانه چین را
(همان، ۱۴)

ما در باغ سترون شد و زاران بگذاشت
چکند نامیه عنین و طبیعت عزبست
(همان، ۴۹)

کز پی تهنیت نوروزی
باغ را باد صبا مهمانست
(همان، ۷۹)

چهره باغ ز نقاش بهار
به نکوئی چو نگارستانست
(همان، ۷۹)

در باغ بر که رقص نمى کند
بیچاره بر که را چه دل رقص کردنت
(همان، ۸۳)

باغ دولت را که آب آن لعاب کلک تُست
با نمای عهد نیشان حاصل با حور باد
(همان، ۱۰۲)

پرندگان

طوطی ای آنکه ز انصاف تو هر نیم شبی
بلبل شکر به عیوق کشد زمزمه را
(همان، ۵۱۸)

بوی کافور و عود و مشک آورد
در پی بوسیدنش حجله شهپر شکست
(همان، ۹۲)



کوه

خویشتن را دیدمی بر تیغ کوهی گفتی سنگ او لعل و نباتش عود و خاکش عنبرست

(همان، ۵۳۹)

سپهر رفعت و کوه وقار و بحر سفا علاءالدین که سپهریست از منا و علا

(همان، ۱۵)

برفتن اندر بحرش برابر خشکی بجستن اندر کوهش مقابل صحرا

(همان، ۱۸)

باران

پیش دست سخن تو از خجالت و شرم به جای قطره باران عرق چکد ز سحاب

(همان، ۵۱۹)

و آنجا که محیط کف او ابر برانگیخت برابر کشد حاصل باران بنان را

(همان، ۱۲)

قطره باران از او بر روی آبی کی چکید کو کلاهی بر سرش نهاد حالی از حباب

(همان، ۲۷)

درخت

چون برگ‌های طوبی طبعم به نام تو یک روی بر ثنا و دگر روی بر دعاست

(همان، ۵۲۶)



اطراف باغ عمر ابدالدهر پرنواست
هر روز بی نواتر و بی برگ تر چراست
(همان، همانجا)

در خاطر م که بلبل بستان نعمت منست
با برگ و با نوای چنین بنده ای چو من

دریا و بحر

مدتی گرگان شیان بودند و دزدان محتسب
(همان، ۵۲۱)

گرچه در دور تو ای دریا دل کان دستگاه

ز آنکه پیوسته محبوبست و دریا مضطرب
(همانجا)

کان و دریایی بنه در حبس دل بر اضطراب

همی از سخن زاده کان فرستد
(همان، ۵۴۲)

مرا انوری آن چو دریا توانگر

در کف چون سحاب تو بست
(همان، ۵۴۷)

ای بزرگی که جود بحر محیط

پنج کان بر پنج دریا می زدست
(همان، ۵۴۷)

دست نتوان خواندن او را زینهار

گمان میر که ز موج است لرزه بر دریا
(همان، ۱۵)

ز اشک طبع تو دارد مزاج دریا تب



خجل ز رفعت قدر تو رفعت گردون
غمین ز وسعت طبع تو وسعت دریا
(همان، ۱۸)

خنده خنجر ز فتح بی قیاست
نالہ دریا ز بذل بی شماریت
(همان، ۳۸)

کلک از دریا کمال خویش یابد
داند این معنی دل دریا عیادت
(همان، ۳۹)

بوستان

چمن بوستان نعمت تُرا
خاطرم آن درخت بارورست
(همان، ۶۵)

در بوستان گفتمی من گر چه جای جای
با سرور و یاسمین مثلاً سیروانست
(همان، ۸۵)

آسمان

آسمان بیخ کمال از خاک عالم برکشید
تو ز نخ می زن که در من گنج پنهانی کجاست
(همان، ۵۲۶)

آسمان همت خداوندی که همچون آسمان
همتش بر طول و عرض آفرینش غالبست
(همان، ۵۲۸)



آسمان گفتا چه می گوئی که گوید در جهان پرتو نور نبوت را که رای بی صایست
(۵۲۹)

شاهها بدان خدای که دست قدرتش هفت آسمان چو مهره بدست مشعبدست
(همان، ۵۳۳)

آسمان دگری زانکه به حجت جنبی جنبش چرخ نه از شهوت و نه از غضبت
(همان، ۵۰)

خرما

ز قدر اوست که تار سپهر با پودست ز عدل اوست که خار زمانه با خرماست
(همان، ۴۲)

غرض از کون تو بودی که ز پروردن نخل گر چه از خار گذر نیست غرض هم رطبت
(همان، ۵۰)

شبی به آخر مستی به طبیعتش گفتم که آنچه گفتمی از خشک نیست تو بفرست
(همان، ۵۳۸)

شب حسود تو شامیست بی کرانه چنان که روز حشر ز صبحش پگاه خیز ترست
(همان، ۵۹)

آن که ملک بقاش را شب و روز از سواد و بیاض منشورست
(همان، ۶۸)



بل سپهرست کاندرو مه و سال
باده کش هم فرشته هم حورست
(همان، ۶۹)

شب و روزش بهار دولت باد
تابه خورشید روز مشهورست
(همان، ۷۱)

وین آبگینه خانه گدون روز و شب
از شعله‌های آتش الوان مزینت
(همان، ۸۶)

خورشید

اندرین شدت گرما که ز تأثیر تموز
بانگ جز و از تف خورشید چو نفع صورت
(همان، ۵۴۵)

از عزم او طلایه تقدیر منهزم
با رأی او زیانه خورشید آسودت
(همان، ۵۵)

مه و خورشید شوخ و بی‌شرمند
تا چرا بر سر توشان گذرشت
(همان، ۶۴)

گردون غبار پایه تحت بلند او
خورشید عکس گوهر پر کلاه اوست
(همان، ۸۹)



صور فلکی

کیست آن کس عطارد فلکی
که بدو جان آسمان شادست
(همان، ۵۳۰)

پشت چرخ از نهیب تیر قضا
جفته همچون کمان بزه کردست
(همان، ۵۳۳)

زان روز که قصد فلک از غصه رتبت
در گوشه جشن گرو حادثه کردست
(همان، ۵۳۴)

زان روز که قصد فلک از غصه رتبت
در گوشه‌ی حبشش گرو حادثه کرده
(همان، ۵۳۴)

ایا خسروی کز پی جاه خویش
فلک را بجاهت نیاز آمدست
(همان، ۵۳۵)

بدان خدای که در جُست و جوی قدرت اول
مسافران فلک را قدم بفرسودست
(همان، ۵۳۶)

اجرام فلک یک به یک اندر قلم آرند
گر عرض دهد عارض جاه تو حشم را
بر جای عطارد بنشانند قلم تو
گر در سر منقار کشد جذر اصم را
(همان، ۶)

سوهان فلک تا گل عدل تو شکفت
تیزی نتواند که دهد خار ستم را
(همان، ۷)



در بارگهت شیوه‌ی حجاب
بهرام فلک نظم حواشی و خدام را
(همان، ۸)

در بزم گهت چهره به عیوق نموده
ناهید فلک شعبده‌ی مثلث و بسم را
(همان‌جا)

به درگه تو فلک را گذر به پای ادب
به جانب تو قضا را نظر بعین رضا
(همان، ۱۵)

سپهر رفعت و کوه و وقار و بحر صخا
بهاء دین خدا آن جهان قدر و بها
(همان، ۱۷)

وآنکه در نه فلک از برق کمالی بجهد
همه از بارقه خاطر او مکتسب
(همان، ۵۰)

سیر ستارگان فلک نیست در بروج
بر گوشه‌های کنگره بارگه تست
(همان، ۵۳)

ز آتش غیرت خوان تو مقیم
بر فلک شور حمل بریانست
(همان، ۸۱)

آفتاب

آفتابش در سخاوت مقتدیسست
وآسمان را در کفایت مقتداسست
(همان، ۵۲۷)



دی همی گفتم که از دیوان رای صائبش آفتاب و ماه را هر روز نوری رابت
(همان، ۵۲۸)

چشمه آفتاب رخشان را خازن نقد آسمان کردست
(همان، ۵۳۲)

ز نور روی تو روشن شده است رای سپهر وگر نه کی رودی آفتاب جز به عصا
(همان، ۱۶)

ای از کمان حسن تو جزوی در آفتاب خطت کشیده دائره شب بر آفتاب
(همان، ۱۹)

آسمانی نی که ثابت رأی نبود آسمان آفتابی نی که زاید نور نبود آفتاب
(همان، ۲۹)

بودم در این حدیث که ناگاه در بزد دلدار ماه روی من آن اشک آفتاب
(همان، ۲۹)

حکم ترا هیتی که در شب ظلش روز سیه را هزار گونه کمین است
(همان، ۸۷)

گل و درخت

حدیث عارض گل در گرفت و لاله شنید بنفس نامیه برداشت این دو معنی را
(همان، ۱)



زبان سوسن آزاد و چشم نرگس را
چنانکه سوسن و نرگس به خدمت انهی
خواص نطق و نظر دارد بهر انهی را
مرتبتند چه انکار را، چه دعوی را
(همان، ۱)

ور لاله نورسته نه افروخته شمعی
روشن ز چه دارد همه اطراف مکان را
(همان، ۱۰)

لاله بر شاخ زمرد به مثل
قدمی از شبیه و مرجانست
(همان، ۷۹)

حیوانات

مارگیری را ماری ز سر سله بجست
گفت هل تا برود هر که بگیرد او را
(همان، ۵۱۸)

مشکن اگر جان کشم پیش غمت خدمتی
شیر شکاری بسی آهوی لاغر شکست
(همان، ۹۰)

اسب سکندر نبود رخس چند انک رفت
در ظلمات مصاف گوهر احمر شکست
(همان، ۹۱)

تا سگ بندگانش وحشی دنیا گرفت
تا لگد پاسبانش چتر افسر شکست
(همان، ۹۱)



شیر گردون پیش شیر راینست سخره چون آهوی دست آموز باد
(همان، ۱۰۶)

نتیجه گیری

درباره‌ی طبیعت و جلوه‌های آن همواره شاعران مختلفی طبع آزمایی کرده‌اند و در واقع طبیعت همواره یک منبع ناب و بی‌انتها بوده است برای انگیزه دادن به شاعران، نویسندگان و هنرمندان. توجه به طبیعت و شعری که از طبیعت سخن بگوید در تمام دوره‌ها مورد نظر شاعران سبک‌های مختلف بوده است و طبیعت‌گرایی مختص دوره‌ی خاصی نیست. توصیف‌هایی همچون وصف فصول سال (بهاریه‌ها و خزانیه‌ها)، زمان (شب و روز و ساعات آن‌ها)، وصف گیاهان و گیاهزارها، عناصر چهارگانه (آب و باد و خاک و آتش)، آسمان و ستارگان، شرح جانوران و پرندگان در اشعار انوری به خوبی نمود پیدا کرده است. و این شاعر از طبیعت اطراف خود بهره برده و در اشعارش استفاده نموده است.

فهرست منابع

- اسکویی، نرگس، (۱۳۹۱)، «سبک آذربایجانی: انسان در میانه‌ی طبیعت و خدا»، فصلنامه‌ی علمی پژوهی نقد ادبی.
- انوری، حسن، (۱۳۸۵)، «فرهنگ فشرده‌ی سخن»، تهران، سخن، چاپ دوم.
-، (۱۳۸۹)، «دیوان انوری»، تهران، نشر نگاه.
- آهنگ هفتشجانی، فریبا، (۱۳۹۰)، «بررسی توصیف شعرا از برف و باران در سبک خراسانی»، کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد.
- براهنی، رضا، (۱۳۸۰)، «طلا در مس»، در شعر و شاعری، انتشارات زریاب، تهران.
- زرقانی، سید مهدی، (۱۳۸۷)، «چشم انداز شعر معاصر ایران»، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، (۱۳۶۳)، «سیری در شعر فارسی»، نشر نوین، تهران.



- سمیعی گیلانی، (۱۳۹۵)، «طبیعت‌گرایی در شعر شاعران قرن چهارم و پنجم»، مجله‌نامه فرهنگستان.
- فتوحی، محمود، (۱۳۹۳)، «بلاغت تصویر»، نشر سخن، چاپ سوم.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۵۰)، «سخن و سخنوران»، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی.
- فضل‌ی، ام‌البنین، (۱۳۸۹)، «طبیعت در اشعار نادر نادرپور با تأکید بر نگاه رماتیک شاعر»، دانشگاه مازندران. کارشناسی ارشد.
- یونسی رستمی، محمدتقی، هادی پور، حوریا، خوشه‌چین، علی، (۱۳۹۳)، «تجلی طبیعت در اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی»، فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنج، سال ششم، شماره ۱۹.